

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بررسی ادله موافقان و مخالفان ضرورت علی و معلولی

حجة الاسلام یاسر حسین پور
حجة الاسلام محمد مهدی کمالی

مدرسه علمیه عالی نواب

فهرست مطالب

ب	بررسی ادله موافقان و مخالفان ضرورت علی و معلولی
۵	مقدمه
۷	طرح بحث حجة الاسلام حسین پور
۸	رابطه ضرورت و علت تامه
۱۲	تشکیک در اختیار
۱۸	طرح بحث حجة الاسلام کمالی
۱۹	چرایی مخالفت با ضرورت علی و معلولی
۲۲	گستره شناسی اختیار انسان
۲۶	تبیین ادله مخالفین و جمع بندی حجة الاسلام حسین پور
۲۷	نقد دیدگاه حجة الاسلام کمالی
۲۸	گستره شناسی اختیار و اراده
۳۱	بررسی دلیل علامه طباطبایی
۳۳	نقد و جمع بندی حجة الاسلام کمالی
۴۱	پرسش و پاسخ
۴۲	امکان تخلف معلول از علت تامه
۴۵	اشکال مبتنی بر معنا
۴۶	عدم توجه به کتاب کشف المراد

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم و صلى الله على محمد و آله طاهرين
ضمن عرض سلام و ادب و احترام و خير مقدم محضر اساتيد بزرگوار و
أعزة حاضر در جلسه و عزیزانی که از فضای مجازی ما را دنبال می کنند و
همچنین فرارسیدن ایام دهه فجر و پیروزی انقلاب اسلامی را تبریک عرض
می کنیم. خدمت أعزة هستیم با برگزاری میزگرد تخصصی با عنوان بررسی أدله
موافقان و مخالفین ضرورت علی و معلولی، خب همان طور که مستحضر هستید
بحث قانون علیت یکی از قوانین خیلی مهم است که زیربنای مباحث فلسفی و
علوم طبیعی است و خب یکی از فروع قوانین علیت بحث ضرورت علی یا جبر
فلسفی است، ضرورت علی دو تا تفسیر دارد:

۱. یک تفسیر ببرند روی علت یعنی با وجود معلول علت تامه باید وجود
داشته باشد که این منظور ما نیست؛ یعنی ضرورت علی که بخورد به معلول
منظور نیست. این بدیهی است و خدشه ای به آن وارد نمی شود.

۲. ولی آن ضرورت علی که بحث خود معلول باشد؛ یعنی با وجود علت تامه
آیا وجود معلول ضروری است یا نه؟ این محل بحث است که خب چالش وجود
دارد، یکی از چالش های آن بحث اختیار انسان است یعنی با وجود علت، اگر
علت تامه باشد خب ما بگوییم معلول ضروری و قطعی است خب این جا اختیار
انسان ممکن است خدشه دار شود و شبههاتی در این جا وجود دارد؛ در مورد محل

بحث ما همان‌طور که مستحضر هستید اقوالی وجود دارد که هم در فلسفه اسلامی و هم در فلسفه غرب مطرح شده که می‌شود گفت سه قول است:

۱. قول مشهور را که عزیزان مستحضر هستند که در بدایة الحکمة و نهایة الحکمة به آن پرداخته شده که قول مشهور حکما است که می‌فرمایند ضرورت علی هیچ منافاتی با اختیار انسان ندارد «الوجوب الاختیار لا ینافی الاختیار».
۲. قول دومی که در این‌جا مطرح می‌باشد، قول متکلمان است که مشهور اشاعره قائل به اولویت هستند؛ یعنی ضرورت علی را انکار می‌کند.
۳. قول دیگری هم وجود دارد که قائل به تفصیل است که ضرورت علی را در فاعل به اختیار و فاعل موجب این‌جا تفصیل می‌دهد.

حالا ما در خدمت اساتید هستیم که انشاءالله این بحث روشن بشود. در خدمت استاد حاج‌آقای کمالی و حاج‌آقای حسین‌پور هستیم با توجه به اینکه دوستان بدایة و نهایة را خوانده‌اند، هسته پژوهشی این‌طور تصمیم‌گیری کرده است که حاج‌آقای حسین‌پور، نظر آقای فیاضی که منکر ضرورت علی هستند را تقریر بفرمایند و بعد هم در خدمت حاج‌آقای کمالی باشیم.

طرح بحث حجة الاسلام حسين پور

رابطه ضرورت و علت تامه

سلام علیکم و رحمة الله، بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين، با کسب اجازه از اساتید محترم حاضر در جلسه خصوصاً حضرت استاد کمالی بزرگوار. خب بحث ضرورت علی را جناب آقای عرب‌برزو بزرگوار، مقدمه‌ای فرمودند و استفاده کردیم. ضرورت وقتی که در فلسفه بحث می‌شود معمولاً سه معنی می‌تواند داشته باشد:

۱. ضرورت سابق

۲. ضرورت لاحق

۳. ضرورت بالقیاس

ضرورت سابق یعنی اینکه الشی ما لم یجب لم یوجد در نهایت خوانده‌اید و در بدایه هم است، اگر چیزی بخواهد موجود بشود قبل آن باید واجب بشود و تا واجب نشود امکان وجود هم ندارد، حتماً باید واجب بشود تا موجود شود این یعنی ضرورت سابق «الشی ما لم یجب لم یوجد» یعنی علت تامه قبل از اینکه شی را ایجاد کند ایجاب می‌کند؛ یعنی قبل از اینکه وجود به آن بدهد وجوب به آن می‌دهد. خب این می‌شود ضرورت سابق یعنی قبل از اینکه به وجود بیاید سابق از وجود این اتفاق می‌افتد یک ضرورت لاحق داریم، ضرورت لاحق یا ضرورت به شرط محمول به این معنا که وقتی چیزی وجود دارد یعنی واجب است؛ یعنی وجوب بالغیر دارد. این البته درست است هر چیزی که موجود است واجب هم است حالا یا واجب به ذات است؛ یعنی خداوند و یا واجب بالغیر است که یعنی غیر خداوند ما سوی الله بالاخره این جا به ضرورت لاحق یعنی پس از وجود هر چیزی واجب است بلکه درست است و شکی در آن نیست. معنای دیگری هم از ضرورت وجود دارد و آن اینکه ضرورت بالقیاس وقتی است که

قياس و مقایسه می‌کنیم و طرفین ضرورت را با هم در دو کفه قرار می‌دهیم و با هم مقایسه می‌کنیم یک طرف علت تامه است و یک طرف معلول بالقیاس است حالا همین طرفینی است دیگر یعنی از یک طرف می‌گوییم اگر معلول است یعنی علت تامه‌اش است و گرنه نمی‌تواند باشد؛ حالا باز در نهایت خواننده‌اید که: «ممکن محتاج الی العله بقاً کما محتاج الیها حدوثاً» ممکن همان‌طور که در حدوث محتاج وجود علت تامه است در بقا نیز محتاج علت تامه است، اگر ممکنی حادث می‌شود؛ یعنی علت تامه بود که این حادث شد اگر ممکنی باقی است؛ یعنی علت تامه‌ای است که این باقی است و إلا همین بقای ممکن نشان‌دهنده وجود علت تامه و بقا و استمرار تامه است.

خب این جهتش هم باز ظاهراً مشکلی نیست و خیلی روشن است؛ اما یک طرف دیگرش آن که اگر علت تامه باشد ضرورتاً باید معلول هم باشد، غیرممکن است که ما علت تامه داشته باشیم ولیکن معلول نداشته باشیم، چطور می‌تواند چیزی علت باشد آن هم تامه باشد؛ ولی معلولش نباشد خب این یا تامه نیست که معلول نیست و یا اگر تامه است خب پس چرا معلول نیست، خب پس باید معلول باشد، این می‌شود یک طرف ضرورت بالقیاس؛ حالا آن چیزی که به اختیار انسان وابسته است؛ ببین شما اگر بخواهی اختیار انسان را در موردش صحبت بکنید که آیا انسان موجودی است مختار یا نه؟ این را هم در فلسفه و هم در روان‌شناسی، فلسفه که هم می‌گوییم یعنی همه شاخه‌های فلسفه ذهن نوروساینس^۱، این چیزهایی که جدیداً آمده، علوم‌شناختی، در همه این بحث می‌شود. این که انسان مختار است یا نه؟ که اکثر هم می‌گویند مختار نیست، دیدید که آن‌هایی که می‌گویند انسان موجودی مختار است در اقلیت‌اند، اغلب

می‌گویند نیست حالا اینکه او بگوید انسان مختار است اولین چالش این‌جاست که با دو قسم از سه الی چهار قسم ضرورت درگیر می‌شود: قسمت اول با ضرورت بالغیر (ضرورت سابق) است که چطور یک چیزی تا واجب نشود موجود نمی‌شود؟ اگر واجب می‌شود، یک فعلی واجب باشد ولی درعین حال من نسبت به آن مختار هستم خب اگر واجب است یعنی اینکه باید آن را آن‌جام بدهم در صورتی من می‌توانم مختار باشم که آن واجب نباشد، ممکن باشد و شما می‌گویید این قبل از این که به وجود بیاید واجب می‌شود، خب چطور؟ یعنی اختیار با این قسمت از ضرورت سابق درگیر می‌شود؛ یعنی شما بخواهید از اختیار دفاع کنید باید این چالش را هم حل کنید.

یک بخش دیگر آن هم با ضرورت بالقیاس است که خب اگر علت تامه است حتماً باید معلول باشد، آن وقت این اختیار کجاست؟ اختیار به این معنا است که اگر علت تامه است باز هم شما مختار باشید که آن کار آن‌جام بدید یا آن‌جام ندید؛ یعنی از این سه چهار قسم ضرورت حداقل دوتا از آن با بحث اختیار درگیر می‌شود و شما باید از آن دفاع کنید اگر بخواهید از اختیار دفاع کنید. خب یک نکته‌ای را در مورد خود اختیار بگوییم، ببینید من یک اشاره کردم که اکثریت معتقدند که انسان اختیار ندارد خصوصاً در فضای غربی که اصلاً هیچ، در علوم جدید و تجربی که اصلاً هیچ، خیلی کم پیدا می‌شود کسی معتقد به اختیار انسان باشد. یک فلسفه مضافی تازگی ساختن philosophy of the act (فلسفه فعل) اصلاً در مورد همین صحبت می‌کنند که آیا انسان مختار یا نه؟ بیشتر می‌گویند که نیست؛ خود استیسی هم می‌گوید که یکی از پیامدهای رنسانس این بود که اختیار را همه منکر شدند. حضرت آیت‌الله سبحانی هم همین را می‌گویند چرا که ایشان نظر ملاصدرا در رابطه با ضرورت علی را قبول ندارد و می‌گوید که

یک وجه اشتراکی (چون بحث پژوهشی است اشکال ندارد این‌ها را بگوییم فوقش بعداً در دادگاه بر علیه خودمان استفاده می‌شود) ولی آیت‌الله سبحانی می‌فرمایند (به بیان من) یک وجه اشتراکی بین حکمت متعالیه ملاصدرا و فلسفه غرب وجود دارد و آن اینکه که هر دوشان اختیار انسان را منکر می‌شوند، یک تنقیصی حکمت متعالی‌ها را می‌کند، که هر دوشان اختیار را منکر می‌شوند که حالا نظر آیت‌الله سبحانی محترم به سر جای خودش ولی بالاخره اکثراً می‌گویند نه؛ حالا بهترین تحقیقی که من تا به امروز درباره اختیار انسان دیدم تحقیق شهید مطهری (ره) است.

شهید مطهری (ره) عالی بررسی کرده، خیلی خوب بحث کرده حالا من اگر یک وقتی وقت شد یک تخته نیاز داریم به شما بگویم که چگونه تقسیم‌بندی‌اش می‌کند با تعدد نوعی نفوس حل می‌کند، خود شهید مطهری (ره) این را می‌گوید که اگر ما به تعدد نفرات انسان نوعی از انسان داریم تعدد نوعی همین را می‌گوید دیگر به تعدد نفرات انسان نوع انسان داریم اگر به تعدد نفرات انسان نوعی از انسان داریم من شهید مطهری (ره) در جواب این سؤال که آیا انسان موجودی است مختار یا نه به تعدد نفرات انسان به شما جواب می‌دهم می‌گویم کدام انسان؟ شما از من اگر بپرسید انسان اختیار دارد یا نه؟ می‌گویم کی؟ آیا آقای عرب برزو یا آقای حسین‌پور یا آقای امین نیا کدام؟ هر کدامشان یک جواب دارد ممکن است من در مورد یکی‌شان بگویم نه این صاحب اختیار نیست ممکن است به یکی‌شان بگویم بله صاحب اختیار است؛ یعنی هر فردی متفاوت می‌باشد و این‌جا باز با تشکیک درست می‌کند.

تشکیک در اختیار

اصلاً اختیار تشکیکیه و نسبت مستقیم وجود دارد بین کمال انسان و اختیارش، هر که انسان کامل‌تر مختارتر، در اولیای الهی در بزرگان حتی تپش قلبشان هم اختیاری ایشان است حتی تنفسشان هم اختیاری است حتی اگر خوابشان بیاید و بخواهند بخوابند یا نخوابند هم اختیاری است اگر درد تحمل کنند یا نکنند اگر بخواهند درد نمیکشند و اگر بخواهند درد را تحمل می‌کنند اصلاً همه چیز آنان اختیاری است. همه چیز در وجود انسان کامل امری جدای از اختیار و غیراختیاری نداریم همه چیز آن اختیاری است، در انسان‌های دون و ضعیف، آن‌ها که در کف مقام انسانیت هستند اختیار نداریم همه‌اش جبری است؛ این یعنی هر کاری که می‌کند، تو به آن می‌گویی که مثلاً چرا طلبه شدی؟ می‌گوید شدم دیگر، چرا این رشته درسی را انتخاب کردی؟ چرا مثلاً این شغل را انتخاب کردی؟ شد دیگر اختیاری نداریم همه چیزش شده دیگر چیز خاصی ندارد، خوب البته تعدد کمی از انسان‌ها این طور هستند که اساساً اختیار ندارند، تعدد کمی از انسان‌ها اختیار دارند به سطح کامل آن، اکثر انسان‌ها که مثلاً یکی مثل من که نه آن هستم و نه آن، یک جاهایی اختیار دارم و یک جاهایی هم ندارم و شهید مطهری (ره) آن‌جا مفصل صحبت می‌کند که اصلاً انسان‌ها هیچ دو انسانی در اختیار با هم مساوی نیستند حتی یک انسان در هیچ دو حالتی با هم مساوی نیست.

آدم‌ها مثلاً وقتی که عصبانی‌اند اختیارشان کمتر از وقتی است که به اعصاب خودشان مسلط‌اند و وقتی که گرسنه‌اند اختیارشان کمتر از وقتی است که سیر اند وقتی که خوابشان می‌آید اختیارشان کمتر از وقتی است که خواب کافی داشتند فرق می‌کند دیگر؛ حالا این نظر شهید مطهری (ره) عالیه یعنی این

نظر شهید مطهری (ره) خیلی عالیهِ خیلی خوبه، حالا این گوشه ذهن‌تان باشد نظر شهید مطهری (ره) در مورد اختیار که با تعدّد نوعی نفوس و تشکیک یعنی این دوتا مبنا را از ملاصدرا گرفته، با این دوتا آمده بحث اختیار را حل کرده، مبانی مال ملاصدر است مال خود شهید مطهری (ره) نیست اما طرح بحث با شهید مطهری (ره) و عالی هم است؛ خیلی خب بحث اختیار بگذارید کنار بریم سراغ ضرورت علیّه. ببینید بحث ضرورت علیّی حالا ما گفتیم که در دو جا درگیریم با اختیار ۱. ضرورت سابق «الشی ما لم یجب لم یوجِب» که الان در موردش صحبت نکنم چون چند دقیقه دیگه وقت دارم ۲. یکی هم توی ضرورت بالقیاس است اگر علت تامّه باشد باید معلول هم باشد.

میگوییم خیلی خوب اگر قرار علت تامّه باشد و معلول نباشد چند تا پیامد کلامی و فلسفی دارد، یک بحثش بحث حدوث و قدم عالم است خب فیلسوف هیچ وقت نمی‌تواند بپذیرد که عالم حادثه، عالم قدیمه به این خاطر که همین ضرورت بالقیاس را پذیرفته میگوید که خدا علت تامّه مگر نیست؟ میگوییم چرا پس از وقتی که خدا است باید معلول باشد خب؟ یعنی چه یعنی مگر خدا قدیم نیست؟ میگوییم چرا پس معلولش هم قدیم دیگر است روشنه؛ خب البته متکلم مثل آیت‌الله سبحانی خب این را که نمی‌پذیرد که چطور ممکنه؟ عالم حادثه (بحثش مفصل است) چه کار می‌کند، همین ضرورت بالقیاس را می‌برد زیر سؤال مگر آقا نه این طور نیست می‌تواند علت تامّه باشد؛ ولی معلول نباشد یک بحثی در حدوث قدم عالم پیش می‌آید. یک بحث کلامی است که آیت‌الله سبحانی هم همین‌جا مشکل دارد با آن و آن کنایه هم که به حکمت متعالیه با ملاصدرا انداخت به‌خاطر همین بود ولی یک بحث هم بحث اختیار انسان و اختیار خداوند است، فرق نمی‌کند اختیار هر موجود مختاری؛ میگوییم که اگر

ضرورت بالقیاس را پذیرفتی علت تامه اگر بود باید معلول هم باشد؛ یعنی که من هر کاری که آن جام می‌دهم به‌خاطر این است که علت تامه محقق بوده و نه اینکه من اختیار کردم.

شهید مطهری (ره) همین اشکال را بررسی می‌کند و مطرحش می‌کند و یک دفاع می‌کند، می‌گوید نه ما می‌توانیم ضرورت بالقیاس را بپذیریم البته اختیار انسان را هم بپذیریم چطور؟ با این جمله اراده حلقه اخیر علت تامه است، علت تامه حلقاتی دارد اولی آن تصور است بعدش تصدیق بعدش شوق حلقه اخیر چیه؟ اراده است شما اراده می‌کنی و همین که کار شما مسبوغه به اراده است؛ یعنی چیه پس؟ اختیاریه پس هم ضرورت القیاس را می‌پذیریم که اگر علت تامه باشد باید معلول باشد و هم اختیار انسان را، هر دو را می‌پذیریم؛ ولی یک مشکلی پیش می‌آید این مشکل فقط نه در مورد شهید مطهری (ره) در مورد همه کسانی که در مورد ضرورت بالقیاس را معتقداند، اشکالش پیش می‌آید دیگر و آن این است که فعلی اختیاری می‌باشد که مسبوغه به اراده باشد حلقه اخیر علت تامه‌اش اراده باشد، درسته، خب حالا خود اراده فعل است یا نیست؟ بله فعل جوانحی است خب حالا اراده مسبوغه به اراده است یا نیست؟ اگر بگوییم مسبوغ به اراده است خب آن اراده چه؟ آن که می‌شود تسلسل که خب تسلسل هم که همه معتقداند محال است و اگر نه، اراده که دیگر مسبوغه به اراده نیست و خب اختیاری نیست، خب اگر اراده اختیاری نیست اونی که از اراده برمی‌آید این حرفی که من دارم با اراده می‌زنم پس آن هم اختیاری نیست پس شما نمیتوانید هم ضرورت بالقیاس را بپذیرید و هم اختیار را، یکی از آن دو را باید منکر شوید. این مشکل فقط مال شهید مطهری (ره) نیست فارابی با این مواجه است، فارابی هم می‌گوید خب این‌جا چه کار کنیم؟ این اراده که مسبوق به اراده نیست،

خب اگر مسبوق به اراده نیست پس اختیاری نیست، خب اگر اختیاری نیست پس فعلی که از اراده سر می‌زند آن هم اختیاری نیست، خب پس اختیار کلاً از هم پاشید که، می‌گوید چه کار کنیم چه کار نکنیم یک راه‌حلی می‌آورد حالا کاری نداریم به آن، ابن سینا هم همین مشکل دارد آن هم می‌گوید خب همین درسته حق با فارابی است و یک مشکلی دارد آن هم می‌گوید و راه‌حلی می‌آورد؛ ملاصدرا هم همین است ملاصدرا هم می‌گوید همین طور است، اراده که نمیتواند مسبوق به اراده باشد پس اختیاری است پس همه افعال اختیاری است. شهید مطهری(ره) تصریح می‌کند این جمله که می‌گوییم عین کلمات شهید مطهری(ره) است، می‌گوید: «تمام مقدمات افعال اختیاری غیراختیاری هستند» تصور، تصدیق، شوق، اراده هیچ کدامش اختیاری نیست به شهید مطهری(ره) می‌گوییم یک بار دیگر جمله‌ها را بگو به ما، می‌گوید تمام مقدمات افعال اختیاری غیراختیاری هستند، خب اگر همه مقدمات فعل غیراختیاری غیر اختیار به پس خود فعل چرا به آن می‌گویید اختیاری؟ پس آن هم اختیاری نیست می‌گوید نه دیگر آن اختیاری میباشد؛ به این خاطر که منظورمان این است که از یک موجود دارای اراده سر می‌زند همین.

ببینید این حرف شهید مطهری(ره) گزارش صادقانه‌ای از نظر حکمت متعالیه است؛ گزارش کاملاً محققانه و دقیقی است، درست دارد می‌گوید مبانی ملاصدرا را خوب فهمیده و خوب دارد توضیح می‌دهد؛ در نگاه ملاصدرا تمام مقدمات افعال اختیاری غیراختیاری هستند و فعل از این جهت فقط گفته می‌شود اختیاری که از یک موجود صاحب اراده آن اراده‌ای که خودش اختیاری نیست سر می‌زند. جمع‌بندی بکنم این مشکل همیشه بوده تا می‌رسد به حضرت امام خمینی(ره)، یک کسی برای این چون دهه فجر هم نزدیک بود، گفت که

بیاوریم مثلاً نوآوری‌های فلسفی حضرت امام (ره) را توی جلسه می‌خواهیم بگوییم از من پرسید که مثلاً چه بگوییم؟ این یکی از بهترین نوآوری‌های حضرت امام (ره) در فلسفه است. حضرت امام (ره) می‌گوید بابا تعریفان از فعل اختیاری کلاً چیه، غلط است، شما می‌گویید فعل اختیاری فعلی است که مسبوق به اراده باشد درسته، خوب اراده مسبوق به اراده نیست پس اختیاری نیست؛ خوب تعریفان غلط است، تعریفان را اصلاح کنید بگویید فعل اختیاری فعلی است که از فاعل مختار سر می‌زند و آن اراده هم از یک فاعل مختار سر می‌زند پس اختیاری می‌باشد. فهمیدید چه شد؟ شهید مطهری (ره) گزارش صادقانه‌ای داد گفت اراده اختیاری نیست درست هم می‌گوید بر اساس مبانی، امام (ره) می‌گوید که خوب این جور می‌شود که نمی‌شود که بگویید اراده اختیاری نیست که، باید بگویید اراده اختیاری است، چطور؟ بگویید مسبوق به اراده است که نمی‌شود تسلسل می‌شود تعریفمان را از اختیار را عوض می‌کنیم، می‌گوییم فعلی اختیاری است که از فاعل مختار سر می‌زند ولو این که مسبوق به اراده نباشد آن وقت اراده می‌شود اختیاری ولی اگر اراده شد اختیاری، فعل من هم اختیاری می‌شود.

یک نکته دیگر بگوییم و بعد در خدمت حضرت استاد کمالی هستیم. بحث ضرورت بالقیاس این جا در می‌آید که بالاخره این اراده را می‌خواهید چه کار کنید؟ این اراده را می‌خواهید بگویید اگر علت تامه‌اش یعنی تصور، تصدیق و شوق است اراده بی‌اختیار محقق می‌شود یا نه من چون یک موجود مختارم علت تامه‌اش است شوق، تصور و تصدیق است؛ ولی من موجود مختارم میتونم اراده نکنم با این که تصور، تصدیق و شوق است، اراده مال من می‌باشد، علت تامه است بله من هستم، تصور، شوق و تصدیق هم است ولیکن فعل محقق نمی‌شود، اراده محقق نمی‌شود.

دبير: با تشكر از استاد گران قدر حاج آقاي حسين پور عزيز بسيار استفاده كرديم و بهرمنند شديم، در اين بخش استفاده خواهيم كرد از بيانات ارزشمند استاد كمالي عزيز كه موافق بحث ضرورت علي و عدم تنافي ضرورت علي با اختيار انسان هستند. بفرماييد در خدمتان هستيم.





طرح بحث حجة الاسلام كمالی

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين إنه خير ناصر و معين. رب اشرح لي صدري و يسر لي امري و حلل عقدة من لساني يفقهوا قولي. تشکر می‌کنم از استاد محترم، جناب آقای حسین‌پور از توضیحاتشان بهرمنند شدیم و همچنین از حضار محترم که تشریف‌فرما شدن، مسئولین مدرسه نواب که این جلسه خوب را فراهم کردند.

عرض کردم استفاده کردیم مطالب بسیار مهم و خوبی فرمودند آقای حسین‌پور ولی انتظار می‌رفت که بحث بیشتر برود به سمت مخالفین ضرورت علی معلولی و أدله و براهین آنها بیان بشود. البته خب آغاز بحث لازم است یک سری مقدماتی گفته بشود، شاید حالا در نوبت بعدی بیشتر به این سمت‌وسو آقای حسین‌پور گام بردارند. دقت بفرمایید چون می‌خواهم بحث را کمی خاص‌تر بکنیم بریم روی فرمایشات استاد معظم حضرت آیت‌الله فیاضی خب ایشان یک مدعایی دارند، بلکه چندین مدعا دارند. در این بحث که تقریباً می‌شود گفت برخلاف اجماع همه فلاسفه اسلامی، نه متکلمین یعنی از ابن‌سینا گرفته تا طباطبایی، حکیم سبزواری، همه فلاسفه برجسته ما قائل به ضرورت بالقیاس و ضرورت علی معلولی و وجوب سابق بوده‌اند. نکته اول و این را منافی با اختیار انسان یا اختیار خدا نمی‌دانستند ولی خب متکلمین نه، متکلمین شمشیر را از رو بستند، مخالف با قاعده ضرورت علی معلولی هستند و این هم یک دلیل دارد.

چرایی مخالفت با ضرورت علی و معلولی

باید ببینیم که ضرورت علی معلولی مگر چه مشکلی به وجود می‌آورد؟ ریشه بحث کجاست؟ گاهاً آقا من تو بحث‌ها به دوستان می‌گویم شما به خود مسائل فلسفی و به براهین و أدله و استدلال‌ها بسنده نکنید بروید ریشه بحث را

در بیاورید، چرا اصلاً این بحث مطرح شده؟ چرا مثلاً این مخالفت شکل گرفته؟ جناب آقای حسین پور اشاره کردن، ثمرات بحث آن ریشه‌هایی که این مسئله اختلاف در آن می‌تواند آن‌جا متمرکز باشد یکی بحث اختیار است ضرورت علی معلولی را بعضی‌ها با اختیار منافی دانستن، اختیار انسان و اختیار خدا ولی به اعتقاد من ریشه مهم‌تر که البته در فرمایشات ایشان هم بود بحث قدم عالم است. خب می‌دانیم یک دعوی خیلی مفصلی در طول تاریخ بوده که عالم اصل عالم آیا حادث است یا قدیم؟

همه فلاسفه می‌گفتند اصل عالم قدیم است متکلمین هم می‌گفتند اصل عالم حادث می‌باشد حادث زمانی هم است؛ حضرت آیت‌الله فیاضی هم می‌گویند که اصلاً این ضروری دینه، ضروری نبوات یعنی اگر کسی حدوث زمانی عالم را انکار بکند کأن ضروری نبوات نه فقط نبوت پیغمبر ما را انکار کرده، به نظر من این خیلی مسئله مهمی است؛ یعنی اگر ما ضرورت بالقیاس را بپذیریم یک و دو خدا را علت تامه عالم بدانیم قدم عالم ثابت می‌شود، خدا از ازل بوده از ازل هم کامل بوده جز خداوند هم هیچ چیزی در خلقت عالم مؤثر نیست پس خدا بوده علت تامه هم بوده عالم هم باید از ازل باشد. ما اگر ضرورت را بپذیریم علت تامه بودن خدا را هم بپذیریم چاره‌ای نداریم از اینکه قدم عالم را بپذیریم پس یا باید ضرورت علی معلولی را انکار بکنیم یا باید تامه بودن خدا را قبول نکنیم بگوییم مثلاً خدا بود؛ ولی تامه نبود بعد حالا یک اتفاقی افتاد تغییری رخ داد که بعد خودش سؤال می‌شود خدا چه شد؛ یعنی خدا کامل شد، علم نداشت عالم شد قدرت نداشت قادر شد العیاذ بالله مثلاً جود و احسان نداشت بخیل بود حالا جواد شد نه، خدا که تغییر نمی‌کند برای اینکه قدم عالم را بزنند خدا را که نمی‌توانند از علت تامه بودن بیندازند، مجبور هستند که ضرورت علی معلول را

منکر بشوند و بعد دیگر خب حالا این با این نمی سازد این هم پس خراب کنیم اون با اون یکی نمی سازد آن را هم خراب بکنیم، همین طور بریم تا هر جا که رفت بحث جبر و اختیار هم گره می خورد، نمی خواهیم بگویم گره نمی خورد ولی دقت بفرمایید جبر و اختیار از سابق یک دعوی مفصلی بوده تا حالا هم است؛ ولی اونی که مهم توی مسئله جبر و اختیار است جبر و اختیار انسان می باشد جبر خداوند نمی گویم مطرح نبوده؛ ولی نه دهم دعوای جبر و اختیار راجع به انسان و آن هم یک طرفش این است که معتزله می خواهند عدل الهی را درست بکنند لذا انسان باید مسئول همه اعمال خوب و بدش باشد، این ها قائل به تفویض اند، قائل به اختیاراند فاعلیت و توحید افعال خدا را منکر می شوند. اشاعره چون قائل به توحید افعالی هستند، اختیار از انسان را سلب می کنند و عدالت خدا را زیر سؤال می برند. در این دعوی دو طرفه ضرورت علی معلولی خیلی دخیل نیست؛ یعنی یک طرف عدالت خداست، یک طرف توحید افعالی لذا نه همه اون هایی که ضرورت علی معلولی را قبول کردن قائل به جبراند حالا فلاسفه ضرورت علی معلولی را قبول کردن ولی قائل به اختیاراند و نه اون هایی که قائل به جبر هستند لزوماً همه آن ها این طور هستند که ضرورت علی معلولی را منکر باشند، اصلاً این مسئله و آن مسئله خیلی گره نمی خورد نمی خواهیم بگویم بی ارتباط است چرا بالاخره فرمایش درست که ما اگر بخواهیم اراده انسان را تحلیل بکنیم بالاخره این اراده پشتش اراده ای است یا نیست؟ این مباحث پیش می آید ولی مهم تر همان توحید افعالی است.

مقصود این که حالا شما بفرض ضرورت علی معلولی را انکار کردی بالاخره خداوند را علت علل همه عالم میدانی یا نه؟ توحید افعالی را قبول داری یا نه؟ که خدا هم خالق شما است هم خالق اعمال شما، ممکنه است کسی

ضرورت علی معلولی را منکر بشود ولی به خاطر توحید افعالی و این که بالاخره همه این‌ها به خدا برمیگردد مجبور باشد جبر را بپذیرد. جبر و اختیار در مسئله انسان خیلی مهمه در خصوص خداوند، خدا دیگر مسخر یک فاعل بالاتری نیست، دقت فرمودید بنابراین آن‌جا این مسئله مطرح است؛ ولی خیلی کم رنگ‌تر می‌باشد. ریشه بحث قدم عالم است همان‌طور که توضیح دادم، خب از این بحث گذر کنم اگر لازم بود دوباره برمی‌گردم. راجع به اختیار انسان این که فرمودند خب بسیاری از فلاسفه غربی انسان را مختار نمی‌دانند شاید متفکرین ما هم یک هم‌چنین اعتقادی داشته باشند.

گستره شناسی اختیار انسان

ابتدا باید گستره اختیار را ببینیم چیست؟ بعضی‌ها فکر می‌کنند که انسان فاعل مختار شده، یعنی دیگر همه چیز به دست انسان است، تولدش به دست خودش، انتخاب پدر و مادرش به دست خودش، کشورش را خودش انتخاب می‌کند، زمانش را خودش انتخاب می‌کند، مرد بودن یا زن بودن، سفید یا سیاه پوست بودن، آیا واقعاً معنای اختیار این است؟ من که خودم کشورم را انتخاب نکردم، پدر و مادرم را انتخاب نکردم، مرد بودن خودم را انتخاب نکردم، آیا می‌شود گفت که پس من فاعل مختار نیستم؟ اصلاً این دست امور ربطی به جبر را اختیار ندارد ای چه‌پسا خیلی از اندیشمندان غربی که می‌گویند انسان فاعل مختار نیست توجه ایشان به این مطالب باشد که خارج از حوزه اختیار است، اختیار و جبر مربوطه به افعال انسان می‌باشد، آن هم افعالی که می‌توانند اختیاری باشند لذا ضربان قلب، گردش خون و خیلی از اموری که در بدن من اتفاق می‌افتد ولی من حتی خبر هم ندارم یا اگر خبر دارم تأثیر ندارم این‌ها هم از حوزه افعال اختیاری و جبری خارج اند. دعوای جبر و اختیار سر را حوزه

حداقلی اعمال اختیاری است این که من این لیوان را برمی دارم آیا با اختیار خودم برداشتم یا با اختیار خودم نبوده؟ پس اولاً که گستره افعال اختیاری باید مشخص بشود بعد می‌رسیم سر بحث توضیح اختیار متکلمین و از جمله حضرت استاد فیاضی فعل اختیاری را چه تعریف می‌کنند؟ می‌گویند فاعل مختار فاعلیست که هم امکان فعل دارد هم امکان ترک و به تعبیری فعل ترک برای آن مساوی است. تساویه بین فعل و ترک گاه به تعبیر ایشان این است که فاعل مختار فاعلیست که لا یجب منه فعل، فعل ازش واجب نیست ولا یجب منه ترک، ترک هم ازش واجب نیست، منتهی این خود مدعاست این که می‌گوید فاعل مختار فاعلیست که فعلش ازش واجب نیست.

خب شما اول باید ضرورت علی معلولی را منکر بشوید بعد برسید به این معنای اختیار، نه این که ابتدا معنای اختیار را توضیح بدهید متابع با آن معنای خودتان بعد از این بخواهید دلیل بگیریید بر نفی ضرورت علی معلولی اختیار از دیدگاه فلاسفه اسلامی به این معنا نیست که هم فعل مساوی باشد هم ترک مساوی باشد. جناب استاد حسین پور فرمودند: « فعلی فعلیش اختیاریست که فاعلش فاعل مختار باشد» آن هم نه هر فعلی بلکه فعلی که جز اخیر علت تامه‌اش اختیار من باشد، باز این‌جا خلط نشود اختیاری بودن به این معنا نیست که صد درصد این فعل دست من بود و کسی دیگری هیچ کاره بود؛ بله فاعل بالعرضی در کنار من نبود ولی فاعلیت طولی چطور؟ آیا اگر خداوند خالق من و اعمال من است، خدا به من علم می‌دهد، قدرت می‌دهد، اراده می‌دهد و امکان فاعلیت می‌دهد، می‌شود گفت پس من مجبورم؟ این فعل فعل اختیاریست آیا باید همه مقدماتش اختیاری باشد؟ باز این‌جا ممکنه خلطی بشود، نه ولو همه مقدمات فعل من غیراختیاری باشد در فعل اختیاری مهم این است که این فعل


به خواست من باشد، میرداماد تعبیرش این است که می‌گوید فعلی فعل اختیاربیست که اولاً موافق با تبع من باشد، موافق با خواسته من باشد ثانیاً ناشی از علم من باشد چرا علم را اضافه می‌کند؟ چون مثلاً حرارت مطابق با تبع آتش می‌باشد ولی نمی‌شود گفت آتش مختار است چون اصلاً علم ندارد.

حضرت آیت‌الله فیاضی این‌جا یک اشکال نقضی می‌آورند، می‌گویند فرض بفرمایید که یک عاشقی را کشان کشان به سمت خانه معشوق می‌برند این‌جا اختیاریست یا اختیاری نیست؟ طبق تعریف شما باید اختیاری باشد چون دارد می‌رود سمت خانه معشوقش قطعاً موافق با تبع آن است از طرفی علم هم دارد پس این باید مختار باشد و حال آن که کشان کشان دارند می‌برندش یعنی چه؟ یعنی مجبور، بنده عرض می‌کنم که او عاشق دل سوخته یا واقعاً هیچ محضوری از ملاقات معشوقش ندارد، کاملاً ملاقات با معشوق موافق با تبع است او را اگر بخواهید بکشانید، می‌گوید آقا کشش لازم نیست من خودم می‌آیم با پای خودم هم می‌آیم ولی اگر شما می‌بینید یک‌جا یک عاشقی را ممکنه فرض کنید طرف می‌خواهد برود خواستگاری نماید! خیلی هم طرف را دوست دارد ولی نمی‌آید.

خب این از جهتی موافق با تبعش است قبول ولی یک جهات خلاف تبع این‌جا است، خجالت می‌کشد، وضعش خوب نیست شاید محضورات دیگری است؛ یعنی یک فعل ممکنه از یک جهت موافق با تبع من باشد از صد جهت فعلاً موافق با تبع من نباشد، مهم این است (دقت بفرمایید) فعلی اختیاری است که با اختیار من باشد، اختیار اختیاری بودنش دیگر این نیست که باز پشت آن یک اراده دیگری باشد، که باز پشت آن یک اراده دیگری باشد همین که موافق میل من باشد، فرمودید هر انسانی بالاخره یک ویژگی‌های درونی دارد یک ذاتی دارد من ذاتم فرض بفرمایید ذات خوبی است خب این من را به سمت

اراده کارهای خوب می‌برد، من ذاتم ذات بدی است من را به سمت کارهای بد می‌برد و این ایجاب و این وجوب ولو در فعل من است وجوب از خودم است، نه وجوب از ناحیه خاص؛ فعلی فعل اختیاری نیست که دیگری برای من تحمیل بکند خلاف خواسته من، من نمی‌خواهم این چایی را بخورم دیگری بریزد تو حلق من ولی اگر خودم با کشش درونی تصور، تصدیق، اراده، اعتبار وجوب و مقدمات دیگر بر خودم واجب کردم این‌جا فاعل، فاعل موجب نمی‌شود که بگوییم فاعل، فاعل غیر اختیاری است بلکه فاعل، فاعل موجب می‌باشد و فاعل موجب با فاعل مختار منافاتی ندارد. عرض بنده تمام البته انتظار این است که بریم به سمت أدله چه أدله موافقان ضرورت علی معلولی و چه أدله آیت‌الله فیاضی برخلافش یعنی أدله که آوردند را ابطال کردند.

دبیر: با تشکر از سخنان ارزشمند حضرت استاد کمالی عزیز بسیار استفاده کردیم و بهرمنند شدیم در این بخش به مدت پانزده دقیقه مجدد در خدمت استاد گران‌قدر حاج آقای حسین‌پور هستیم و استفاده خواهیم از بیانات ایشان، این پانزده دقیقه آخر است چون یک‌وقتی هم می‌خواهیم قرار بدهیم برای پرسش و پاسخ اگر أدله مخالفین را تبیین بفرمایید که إن شاء الله بعد آن برای پرسش و پاسخ در خدمت دوستان باشیم.



تبیین ادلّہ مخالفین و جمع
بندی حجة الاسلام حسین پور

نقد دیدگاه حجة الاسلام کمالی

خیلی تشکر می‌کنم از حضرت استاد کمالی بزرگوار، در مورد حدوث و قدم عالم خب نمیخواهیم صحبت کنیم؛ ولی یک اشاره‌ای، ایشان فرمودند که اگر علت تامة بودن خداوند را بپذیریم همچنین ضرورت بالقیاس را بپذیریم باید به قدم عالم معتقد باشیم و فرموده بودید که متکلمین علت تامة بودن را برای خداوند منکر نمیشوند پس ضرورت بالقیاس را منکر می‌شوند، نه حقیقتاً این است که حتی متکلمین علت تامة بودن خداوند را هم منکر می‌شوند دیگر یعنی می‌گویند که وجود خداوند علت تامة نیست، آن اراده خداوند است. اساس این را قبول ندارند که چطور وجود خداوند علت تامة باشد، نه وجود خداوند علت تامة نیست باید اراده بکند.

این یک نکته و یک نکته دیگر، این که بحث برای ما مهم نبود و سریع از آن رد شدیم به این خاطر است که می‌توانیم ضرورت بالقیاس را منکر بشویم ولی هم‌چنان به قدم عالم معتقد باشیم. توجه کنید آن چیزی که ضرورت بالقیاس می‌گوید این است که اگر علت تامة باشد، ضرورتاً باید معلول هم باشد، شما می‌توانید ضرورت بالقیاس را منکر بشوید بگویید نه ضرورتی ندارد ولی اتفاق افتاده؛ یعنی چه؟ یعنی علت تامة بوده و معلول هم بوده، قدیم هم است، عالم هم قدیم است، ضرورتی نداشته میتوانسته نباشد آن بحث ضرورت را منکر می‌شود آن داستانش فرق می‌کند بنابراین شما میتوانید منکر ضرورت بالقیاس و معتقد به حدوث عالم باشید، شدنی است ولی باید اراده خداوند را قدیم بدانید؛ یعنی بگویید که وجود خداوند که قدیم است هیچ، ارادهاش هم بر خلقت قدیم میباشد و چون ارادهاش قدیم است پس خلقت هم قدیم شده است پس شما هم ضرورت بالقیاس را منکر شداید و هم قدم عالم را این شدنی است؛ برای

همین آن جا خیلی ما بحث نمیکنیم، شما اصلاً منکر ضرورت بالقیاس باشید خب قدم عالم که ممکن است هیچ ایرادی هم ندارد و قابل دفاع میباشد. این یک نکته، در مورد دوتا نکته دیگری که حضرت استاد فرمودند بنظرم اگر با تخته توضیح بدم بهتره، یکی در مورد گستری فعل اختیاری و یکی اراده و آن أدله را هم باید بگوئیم، به نظرم من اگر تمرکزمان را اگر وقت شد بگذاریم روی دلیلی که حضرت علامه در نهایت میآورند برای اثبات وجود بالقیاس خوب باشد.

گستره شناسی اختیار و اراده

عرض شود خدمتتان که توجه کنید ما وقتی در مورد ضرورت بالقیاس صحبت می کنیم به سه نوع می توان بحث را مطرح کرد، اختیار را در رابطه با اراده خداوند در نظر بگیریم یعنی بگوئیم که انسان را در رابطه با اراده خداوند در نظر بگیریم که این رابطه، این سه چگونه است؟

یکی اشاعره است که می گویند جبر و یکی دیگر معتزله هستند که می گویند تفویض اما یک رأی سومی هم وجود دارد که از حضرت صادق (ع) فرمودند که: « لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین»، آن بین الامرین را ما می گوئیم توحید افعالی، این در رابطه با اراده الاهی است آیا من مختار هستم؛ یعنی آیا تفویض شده همه چیز بر من یا این که نه من در همه چیز مجبور هستم کدام آن، حضرت صادق (ع) فرمودند امر بین الامرین ما به آن می گوئیم توحید افعالی درسته حالا درباره توحید افعالی این جا نمی خواهیم صحبت نمی کنیم. در رابطه با قوانین طبیعی، الان باران می بارد یا نمی بارد؟ روز یا شب است؟ فرموده بودن که مثلاً من کجا متولد می شوم؟ چه زمانی متولد می شوم؟ درباره قوانین طبیعی حقیقت این است که این است که هم با جبر قابل بیان می باشد و هم با اختیار قابل بیان است، این را باید بگوئیم تقریباً انسان فاقد هرگونه اختیار است.

وقتی در رابطه با قوانین طبیعی شما بررسی می‌کنید تقریباً ما هیچ گونه اختیاری نداریم یا شاید این طوری هم بگوییم بد نباشد که بگوییم جبر بسیار فراوان‌تر از اختیار است حالا اگر یک جاهایی هم من اختیار دارم، جبر خیلی غالب است، جبر غلبه دارد بر اختیار؛ اما ما الان در مورد هیچ کدام نمی‌خواهیم صحبت کنیم ما الان در مورد سومی صحبت می‌کنیم، بحث ضرورت بالقیاس در این شکل سومی است که پیاده می‌شود وقتی که اختیار انسان را درباره رفتارهای برآمده از انسان، آن کاری که از من برمی‌آید، دارم حرف می‌زنم، من بلند شدم یا نشسته باشم حتی تپش قلب، قلبم دارد می‌زند، تنفس می‌کنم، پلک می‌زنم همه این‌ها، این رفتارهایی برآمده از انسان، آن نظری که از شهید مطهری (ره) نقل کردم بر اساس دوتا مبنا:

۱. تعدد نوعی نفوس

۲. تشکیک

آن نظر این را می‌گوید که به تعدد انسان‌ها پاسخ وجود دارد. در مورد هر انسانی می‌توان یک جواب داد که با جواب دیگری فرق بکند چون تشکیک، یک پیوستار، یک طیفی، یک مسئله تشکیکی وجود دارد، از اوج اختیار تا حسیض جبر، یک پیوستاری این‌جا وجود دارد اوج اختیار را برای انسان کامل دارد، تپش قلبش هم اختیاری بوده و فعلی است که باراده خودش انجام می‌دهد؛ اراده می‌کند، اراده نکند می‌میرد اصلاً موت او هم ارادی است، همه چیزش وی ارادیت، خواب و بیداری هم ارادیت همه چیزش ارادیت. یک حسیض جبر داریم که خب انسان‌های نامتکامل «بل هم ازل» می‌شوند، همه چیز جبر است و هیچ اختیاری دیگر ندارد اکثر انسان‌ها تو این پیوستار، این

وسطها هستند. (این جمله مهم است) هرچی انسان کامل تر، با اختیارتر و نسبت مستقیمی بین کمال انسان و اختیارش وجود دارد.

خب پس الان به نظر منقح شد که داریم در مورد کجا صحبت می‌کنیم ما الان کاری به اراده الهی و توحید افعالی نداریم، بحث آن جدا است. ما کاری به تربیت و مسائلس نداریم، خب بله تقریباً همه‌اش جبر است و اصلاً چیزی به نام اختیار می‌شود گفت که وجود ندارد، رفتارهایی که از من سر می‌زند، من حرف می‌زنم، این حرف را دارم از اختیار می‌زنم یا جبر؟ شهید مطهری (ره) می‌گوید که تشکیکی است، در مورد کی، بعضی از انسان‌ها حرفی که می‌زنند را نمی‌فهمند، طرف چشمش آلوده شده دنبال نامحرم است و اختیار هم ندارد یعنی نمی‌تواند نگاه نکند یعنی نمی‌تواند این کار را نکند، این جبر است اصلاً اختیاری در این زمینه ندارد ولی خب یک کسی هم اراده‌اش دست خودش است و خودش تصمیم می‌گیرد که آیا به نامحرم نگاه بکند یا نکند؟ نفس آن دست خودش است حالا اگر این جوری شد باید بریم سراغ اراده ببینید این بحث اراده بود ما کاری الان به هیچ کدام از افعال انسان نداریم جز یک فعل، اراده، ما می‌خواهیم در مورد این صحبت کنیم که آیا اراده اختیاریست یا نه؟ شهید مطهری (ره) می‌گوید همان تشکیکی است؛ درست، حالا سوال این جاست که من می‌توانم ضرورت بالقیاس را بپذیرم و در عین حال بگویم که اراده اختیاریست؟ نه نمی‌شود شما اگر ضرورت بالقیاس را پذیرفتی این حرف صادقانه شهید مطهری (ره) می‌گوید خب پس اراده هم اختیاری نیست و درست هم می‌گوید، راست می‌گوید، حرف کاملاً دقیق و محترم است.

اگر شما ضرورت بالقیاس را پذیرفتی باید بگویند که اراده اختیاری نیست خب تصور، تصدیق، شوق آمد، علت تامه محقق شد، اراده می‌آید، تصریح علامه

در نهایت این است که اراده اختیاری نیست اگر تصور، تصدیق، شوق آمد شما لاجرم اراده می‌کنید بر انجام کاری، اراده دست شما نیست خب خیلی چیز عجیبی است، چطور؟ اراده اگر اختیاری نشد چیزی از اختیار باقی می‌ماند.

بررسی دلیل علامه طباطبایی

خب حالا فرمودند أدلة، حضرت علامه طباطبایی در نهایت الحکمة یک دلیلی دارند که دلیلی خویست، دلیل محترمی است می‌فرمایند که اگر فرض کنیم (از برهان خلف استفاده می‌کنند) علت تامة است ولی معلول نیست آن وقت چه می‌شود؟ خب معلول ممکن یا واجب یا ممتنع؟ معلوم است دیگر ممکن، ممکن برای وجودش نیاز به علت دارد برای عدمش نیاز به علت ندارد؟ چرا بنابر اصل علیت ممکن هم برای وجود و هم برای عدم نیازمند به علت است خب پس این عدم معلول علت می‌خواهد علت عدم معلول چیست؟ عدم علت تامة، درسته همین را می‌گویند دیگر بعد می‌رسند که این خلف است همین خودش استفاده از ضرورت علی است.

کسی می‌تواند بگوید که علت عدم معلوم عدم علت تامة است که ضرورت بالقیاس را بپذیرد، شما حضرت علامه تازه این مطلب را تازه می‌خواهید اثبات کنید، شما این طور بگویید یعنی این اشکال را در ذهن تون مطرح کنید (دقت کنید) چون هنوز که ما ضرورت بالقیاس را داریم، تازه می‌خواهیم اثباتش کنیم دیگر هنوز که اثبات نشده، بدون استفاده از ضرورت بالقیاس این مقدمه را بپذیریم که علت عدم معلول عدم علت تامة است هیچ‌گونه نمی‌توانید این مقدمه را بپذیرید؛ فرض این است که من ضرورت بالقیاس را قبول ندارم خب علت عدم معلوم چیه؟ ممکنه علت تامة هم باشد ولی خب هنوز اراده نکرده است، من که ضرورت بالقیاس را نپذیرفتم که از آن این جا نمی‌توانم استفاده کنم.

ببینید این جمله: «علت عدم معلول علت عدم علت تامه است.» من وقتی می‌توانم از این گزاره دفاع کنم که ضرورت بالقیاس را بپذیرم، شما یک لطفی بکنید یک زحمتی بکشید در ذهن تون ضرورت بالقیاس را موقتاً کنار بگذارید بعد ببینید که می‌توانید دوباره آن را قبول کنید؟ نه، علت عدم معلوم چیه؟ علت تامه هم است ولی باز هم معلول می‌باشد خب این تازه اول بحث است که این چگونه مقدمه‌ای است؟ این مصادره به مطلوب نیست؟ به نظر می‌رسد که مصادره به مطلوب می‌باشد.

بله علت عدم معلول اختیار نکردن آن می‌باشد، علت تامه است ولی اختیار نمی‌کند تصور، تصدیق، شوق هم است ولی خب اراده نمی‌کنم، نمی‌خواهم اراده کنم این کار را خب دست خودم است دیگر من مختار نیستم پس فرق موجود مختار و غیر مختار چیه؟ همین که مسبوق به اراده باشد خب اراده که مسبوق به اراده نیست خب پس چیه؟ الان فرق در اراده کردن من با این فاعل طبیعی چیه؟ هیچی؟ در هر دو اگر علت تامه آمد معلول هم باید بیاید؟ خب اختیار چه شد این‌جا؟ فرق من مختار با این علت طبیعی باید این باشد با این فاعل طبیعی که اگر علت تامه بود باز من قادر به این باشم که این کار انجام ندهم؛ آقا اراده‌اش دست خودم باشد، درست؟

یک مرور بکنم و تمام، ببینید بحث این‌جا بود که ما در مورد این صحبت می‌کنیم و به خصوص در مورد اراده صحبت می‌کنیم و به خصوص در مورد دلیلی که حضرت علامه آورده و این جمله؛ چقدر خوب است که حضرت استاد کمالی در مورد این صحبت بکنند که می‌شود آیا این جمله را پذیرفت که حضرت علامه در نهایت می‌گویند؟ می‌توانیم این را بدون ضرورت بالقیاس بپذیریم؟ ظاهراً شدنی نیست.



نقد و جمع بندی حجة الاسلام کمالی



مراتب اختیار

بسم الله الرحمن الرحيم، ای کاش وقت بیشتری می‌گذاشتید برای این جلسه چون غریب به بیست دلیل، فلاسفه برای اثبات ضرورت علی معلولی آوردند و از آن طرف پنج الی شش اشکال هم جناب استاد فیاضی آوردند که ما حتی یکی از آن‌ها را هم هنوز بررسی نکردیم.

قبل از اینکه من بخواهم پاسخ این مطلب آخر را بدهم که اتفاقاً خیلی هم مهم است. یک الی دو نکته راجب به آن بحث سابق (بحث اختیار انسان) بگویم.

فرمودید که بین انسان کامل و انسان عادی تفاوت در گستره اختیار است اگر مقصود این است که انسان کامل قدرت بیشتری دارد و حیطه افعال اختیاری‌اش جاهای دیگری هم است فقط بر بدن خودش مسلط نیست، بر همه بدن که مسلط است حتی بر جسم بقیه هم مسلط می‌باشد چون معروف است که می‌گویند انسان کامل همان‌طور که در بدن خودش می‌تواند تصرف کند در بدن دیگران، در فکر دیگران هم می‌تواند تصرف کند، اگر مقصود این است که قدرت‌اش بیشتر است خب بله قبول داریم اگرچه خب باید وجدان بکنیم؛ ولی خب به هر حال معروف است و می‌گویند اما اگر مقصود این است که مکانیسم فعل اختیاری در انسان‌های عادی و انسان کامل متفاوت است، نه بالاخره اختیار، فعل اختیاری مقدماتی دارد تصور، تصدیق، شوق، اعتبار و جوب تا اراده، بالاخره این ضرورت می‌آید یا نمی‌آید؟ فرق نمی‌کند انسان کامل باشد و یا انسان عادی باشد برگردیم اصل بحث، آن‌هایی که منکر ضرورت علی معلولی هستند و آن را منافی با اختیار می‌دانند در انسان کامل هم منافی می‌دانند، در انسان عادی هم منافی می‌دانند، آن‌ها هم که منافات نمی‌دانند در هیچ‌کدام منافات

نمی‌دانند پس این بحث، بحث خیلی خوبی است؛ ولی به بحث ما خیلی مرتبط نیست.

نکته دومی که حالا بگوییم بعد بروم سراغ بحث اصلی، تفاوت بین ضرورت علیّ معلولی و جبر است. فلاسفه ضرورت را می‌پذیرند ولی جبر را نمی‌پذیرند به همان توضیحی که عرض کردم، بالاخره این فعل را من خواستم ولو اینکه این فعل چون ممکن الوجود است باید منتهی به وجوب بشود « الشی ما لم یجب لم یوجد » ولی این وجوبش از درون من جوشید، کسی بر من واجب نکرد، کسی بر من اکراه نکرد، خدا هم می‌فرماید: « کتب علیّ نفسه الرحمة » خدا بر نفس خودش رحمت را واجب کرده یعنی بگوییم پس خدا مجبور است که رحمت داشته باشد، نه این وجوب منه است نه وجوب علیه، این پاسخ را فلسفه ما دادن، آقای فیاضی از کنار آن به راحتی می‌گذرد البته نه اینکه جواب ندهد، جواب می‌دهد ولی به نظر جواب کامل نیست حالا اگر فرصت شد بیشتر بحث می‌کنیم.

مدخلیت اراده در فعل

بریم سراغ مطلب اینکه فرمودند خداوند علت تامه است ولی اراده نکرده، سؤال ما این است که خود این اراده آیا مدخلیتی در فعل دارد یا ندارد؟ اگر مدخلیت دارد پس ذات خداوند علت تامه نبود؛ آیت‌الله فیاضی می‌فرمایند خدا بود ولی دلش نمی‌خواست خلق بکند عالم نبود، چرا عالم نبود؟ خدا می‌گوید دلم نخواست، ایجادش نکردم ولی مسلطام می‌توانم ایجاد بکنم چون مسلطام علت تامه‌ام و ایجاد دخلی در علت تامه ندارد.

ما سؤال می‌پرسیم بالاخره اینکه خدا اعمال سلطنت می‌کند، می‌خواهید اسم آن را اعمال سلطنت بگذارید که آقای فیاضی می‌گوید، می‌خواهید اسم آن

را ایجاد بگذارید، می‌خواهید اسم آن را اراده بگذارید اینکه خدا عالم را خلق نکرد؛ چون اراده نکرده بود، اراده اگر دخیل در فعل بود پس مشخص می‌شود قبل از اراده علت تام نبوده است و چون اراده تام نبوده، ضرورت هم تام نیست و اگر اراده دخیل نیست خب باید قبل از اراده عالم خلق بشود، خیلی ساده است فرق علت تامه و علت ناقصه بر مبنای آیت‌الله فیاضی چیست؟ علت ناقصه هم است فعل نیست و علت تامه هم است فعل نیست.

فیلسوف می‌گوید علت ناقصه می‌تواند باشد معلول نباشد ولی علت تامه به محض اینکه می‌آید یعنی همه دریاچه‌های عدم بر معلول بسته شده، اگر حتی یک دریاچه باز باید معلول محقق نمی‌شود، عرض بنده این است که از آیت‌الله فیاضی می‌پرسیم علت عدم معلول چیست؟ فلاسفه ما که معتقداند علت عدم معلول یک چیز است، علت تامه علت وجود معلول است و عدم علت تامه علت عدم معلول می‌باشد. آیت‌الله فیاضی این را قبول دارد ولی می‌گوید منحصر نیست می‌گوید ما برای عدم معلول نسبت به فاعل مختار دو علت داریم یکی اینکه اصلاً علت تامه وجود نداشته باشد، دو این که علت تامه باشد ولی اراده نکند، نخواهد، ما همین جا قسم دوم می‌گیریم و می‌گوییم اراده نکند یعنی چه؟ این اراده دخیل بود یا نبود؟ اگر دخیل نبود پس ربطی به فعل ندارد و اگر دخیل بود پس مشخص است، علت تامه علت تامه نبوده اگر علت بود و اراده نکرد؛ یعنی اصلاً علت تامه نبوده، می‌خواهم بگویم که این دومی که شما می‌گویید به همان اولی برمی‌گردد.

علت تامه باشد ولی چون اراده نکرده، اجزا علیّتش تمام نشده پس در واقع یعنی علت تامه وجود نداشته این علت، علت ناقصه است. اصلاً چرا اینطوری بگوییم؟ بریم سراغ عدم معلول، عدم معلول به خاطر چیست؟ یا باید بگویید

به خاطر عدم علت تامه یا باید بگویید نه به خاطر عدم خواست علت تامه یا باید بگویید نه خواست و خواست علت تامه دخلی ندارد خود علت تامه، آیت الله فیاضی می گویند علت تامه علت هر دو است هم علت وجود معلول و هم علت عدم معلول چون نسبت به هر دو متمکن، قادر و مسلط است؛ دلش بخواهد می آفریند و دلش نخواهد نمی آفریند، هم علت وجود است و هم علت عدم، ما سوال می پرسیم چطور هم علت وجود است و هم علت عدم؟

اگر پای خواست و اراده را وسط بکشید؛ یعنی اگر بخواهد می آفریند و اگر نخواهد نمی آفریند پس خود ذات به تنهایی علت تامه هیچ کدام نمی باشد و اگر خواست و عدم خواست آن ربطی ندارد خود ذات به ما هو ذات کامل و تام است هم وجوداً و هم عدماً مگر می شود یک چیز علت نقیضین باشد؟ (دقت بفرمایید خیلی نکته مهمی است.) ممکن الوجود را چه تعریف می کنند؟ ممکن الوجود چیزی است که نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم، تا وقتی از این حالت استواء خارج نشود موجود نمی شود خب چه از حالت استواء خارجش می کند؟ علت خارجش می کند، علت چطوری خارجش می کند؟ با ترجیح دادن، با رجحان بخشیدن، ابتدا باید از استواء خارج بشود تا بعد موجود بشود نه اینکه ابتدا موجود بشود بعد از استواء خارج بشود، خب این رجحان اسمش چیه؟ همان وجوب دیگر یا اولویت و شما هر دو را منکراید، آیت الله فیاضی می گوید علت به معلول نه وجوب می دهد (وجوب سابق) نه اولویت می دهد خب یعنی؟ یعنی ممکن از حد استواء خارج نشد، اگر از حد استواء خارج نشد چرا موجود می شود؟ به تعبیر حضرت علامه طباطبایی سؤال به لَمْ قطع نمی شود، آقا تا الان علت تامه نبود خب معلول هم نبود قبول، معلول نیست خب علتش نیست؛ ولی الان که علت تامه آمد چرا معلول نیست؟ می گویند نخواست، می گوییم چرا نخواست؟ این

سؤال قطع نمی‌شود، سؤال وقتی قطع می‌شود که ضرورت بیاید دقت فرمودید این نکته مهمی است.

استدلال استاد فیاضی

یک مطلب دیگر هم جناب استاد فیاضی دارند آن را بنده طرح می‌کنم. آیت‌الله فیاضی می‌گویند که وجوب سابق نیست، یک استدلالی دارند و استدلال ایشان هم این است که می‌گویند (مقدمه اول) معلول قبل از وجود معدوم بود، (مقدمه دوم) چیزی که معدوم باشد در حال عدم، عدم برای آن ضرورت دارد، ضرورت به شرط محمول، چیزی که عدم برای آن ضرورت دارد، وجود برای آن ممتنع است؛ چون امر معدوم با وصف معدومیت که نمی‌تواند موجود بشود، چیزی که برای آن وجود ممتنع باشد، وجود برای آن واجب نیست پس علت نمی‌تواند قبل از وجود به معلول وجود بدهد؛ چون معلول قبل آن معدوم می‌باشد، ضرورت به شرط محمول آن مانع است لذا معلول در آن موقعی که معدوم است نه وجوب دارد و نه حتی امکان دارد؛ تصریح می‌کنم امکان هم ندارد بلکه ممتنع است.

خب به نظر می‌رسد این‌جا چند تا اشکال وجود دارد، اولاً امکان ذاتی منافعاتی با امتناع بالغیر ندارد ولو اینکه ممتنع بالغیر باشد امکان ذاتی آن است. امتناع بالغیر از همان ضرورت به شرط محمول آمد، آیت‌الله فیاضی می‌گویند معلول قبل از وجود معدوم بود و وقتی معدوم است ضروری العدم است لذا ضروری الوجود نیست؛ بلکه ممتنع الوجود است.

یک خلطی این‌جا صورت گرفته غیر از آن نکته اولی که عرض کردم این است، کأن خیال شده که علت می‌خواهد بیاید شی معدوم را به شرط معدومیت موجود کند، یعنی معدوم را در همان حالتی که معدوم است بخواهد موجود کند

این حرف حرف درستی نیست؛ بلکه ضرورت به شرط محمول دارد ولی علت وقتی می‌آید و علت تامه می‌شود برای اینکه شی را بخواهد موجود کند ابتداء لباس عدم را از تن آن بیرون می‌آورد و لباس عدم را چگونه از تن آن بیرون می‌آورد؟ با بستن درپچه‌های عدم، بستن درپچه‌های عدم همان چیزی است که فلاسفه از آن تعبیر به وجوب می‌کنند، ابتداء باید بیاید همه اقتضات عدم را از شی بگیرد، وقتی که اقتضات عدم را از آن گرفت می‌تواند به آن اقتضاء وجود بدهد و همین چیزی جز ضرورت بخشی نیست.

دقت بفرمایید یک نکته مهمی هم که این‌جا لازم به گفتن است، این است که حالا فرقی هم نمی‌کند وجوب لاحق باشد یا وجوب سابق باشد، بالاخره زماناً که وجوب و وجود با هم‌اند، دعوا سر این است که علت تامه که آمد معلول می‌تواند یک ساعت بعد محقق بشود، حالا او یک ساعت بعد مثلاً واجب بشود یا واجب نشود بحث سر وجوب سابق و وجوب لاحق نیست، بحث سر این است که تخلل بین علت تامه و معلول امکان‌پذیر نیست، اصلاً ما وجوب سابق هم نمی‌کنیم، می‌گوییم وجوب مقارن بین سه امر در خارج تباین است:

۱. بین علت تامه

۲. بین وجوب

۳. بین وجود

این سه از هم قابل تفکیک نیستند، اگر تفکیک شدن یعنی آن علت، علت تامه نبوده به فرموده علامه طباطبائی لازمه‌اش این است که وجود مستقل مقوم بالفعل داشته باشیم ولی وجود رابط نداشته باشیم، مقصود این که یک بام و دو هوا نمی‌شود؛ یا علت تامه را شما چطور تعریف می‌کنید؟ فلاسفه ما علت


تامة را به این شکل تعریف کردن، وقتی که همه اجزا علت فراهم بشود به نحوی که بعد آن معلول بیاید.

آیت‌الله فیاضی این تعریف را قبول ندارد، می‌گوید علت تامة، آن علتی است که مسلط بر فعل و ترک است. سؤال ما این است که این تسلط و این اعمال سلطنت دخیل در علیت است یا نیست؟ به تعبیر دیگر علت تامة نسبت به وجود و عدم از سه حال خارج نیست یا ذات آن نسبت به وجود و عدم علیت ندارد؛ پس چرا به آن علت تامة می‌گویند. یا این که علت تامة اگر بخواهد وجود می‌آفریند یعنی علت بعلاوه اراده، علت وجود است، علت منهای اراده می‌شود علت عدم این همانطور که فلاسفه می‌گویند منتهی اراده هم جز علت تامة می‌شود. حالت سوم این است که بگوییم ذات علت نسبت به وجود و عدم هر دو علیت دارد و اراده هم هیچ دخیل نیست، خب این لازمه آن است که یک چیز مستلزم نقیضین باشد.

دیبر: تقدیر و تشکر می‌کنیم از حضرت استاد حاج آقای کمالی عزیز بسیار استفاده کردیم و بهرمنند شدیم در این بخش دقائقی در خدمت دوستان هستیم اگر سوالی دارید بفرمایید.

تأسیس ۱۰۸۶ ه.ق

مدرسه علمیه عالی نواب



پرسش و پاسخ

امکان تخلف معلول از علت تامه

مستشکل از حضار: آقای فیاضی استحالہ تخلف معلول از علت را قبول دارند یا نه؟ طبق بیانی که شما فرمودید و طبق بیان حاج آقای کمالی علی الظاهر تخلف را مستحیل نمی‌دانند و می‌گویند ممکن است، چون می‌گویند علت تامه است اما ممکن است که معلول نباشد لذا تخلف معلول از علت تامه را ایشان ممکن می‌دانند، درست است؟

بله بسم الله الرحمن الرحيم، من انتظار داشتم استاد کمالی در مورد این نکاتی که عرض کردم صحبت بکنند، یکی در مورد همین مقدمه این سوال را که من مطرح کردم، ببینید می‌توانید این مقدمه را بدون ضرورت بالقیاس بپذیرید، ظاهراً پذیرفتنی نیست.

نکته دوم باز این را کاش استاد کمالی می‌فرمودند ما در مورد افعال جوارحی مان صحبت نکنیم، در مورد خود اراده صحبت بکنیم چون با آن که بگوییم اراده حلقه اخیر علت تامه است می‌توانیم یک جوری جواب آن را بدهیم؛ در مورد خود اراده صحبت بکنیم، این چه؟ یک نکته دیگر، من در مورد ضرورت بالغیر و « الشی ما لم یجب لم یوجب » صحبت نکردم، در مورد این دو نکته، اگر می‌خواهید بحث اختیار انسان را با بحث ضرورت حل بکنید این دو را در ذهن داشته باشید:

۱. آیا این مقدمه را که پای تخته نوشتم می‌توانید بدون ضرورت بالقیاس بپذیرید، ظاهراً نشدنی نیست.

۲. در مورد خود اراده فکر کنید، خود اراده را چه کار کنید این اختیاری است.

ببینید سوالی که دوست عزیزمون هم پرسیدند، بله آیا می‌تواند علت تامه باشد و معلول نباشد؟ خب بله اصلاً حرف ضرورت بالقیاس همین است ما می‌خواهیم همین را منکر بشویم که بله می‌شود علت تامه نباشد و معلول هم نباشد، شدنی است.

البته در موجود مختار، بله یک تصرفی شما می‌توانید بکنید (چون در کلام استاد کمالی هم بود) در تعریف علت تامه، بگویید علت تامه یعنی این که همه آن چیزی که معلول برای به وجود آمدن به آن محتاج است فراهم بشود و فاعل مختار هم آن را اراده و اختیار کند، آن وقت این می‌شود علت تامه خب بله اگر اینجور باشد بله اگر علت تامه باشد قطعاً معلول هم است ولی ما الان یک تصرفی کردیم در تعریف علت تامه، علت تامه را گفتیم یعنی که تصور، تصدیق و شوق باشد و من اختیار کنم، اسم این علت تامه است؟ خب بله ما ضرورتی بالقیاس را می‌پذیریم یعنی چه شد؟ تصور، تصدیق، شوق و اختیار حالا اراده می‌کند خب بله ضرورت بالقیاس دارد قطعاً شما اختیار کردید این درست اما اگر کنیم تصرف در معنای علت تامه نکنیم همان چیزی که مشهور فلاسفه می‌گویند، می‌گویند برای اراده، علت تامه یعنی تصور، تصدیق، شوق همین، این معنای علت تامه است اگر داریم این را می‌گوییم بله می‌تواند علت تامه باشد و معلول هم نباشد، تصور است تصدیق است شوق هم است اما اراده نمی‌کنم بخاطر اینکه مختار هستیم یعنی تکلیف‌تان را با تعریف علت تامه مشخص کنید؛ همان معنای مشهور را می‌پذیرید خب بله می‌تواند علت تامه باشد ولی معلول نباشد، می‌خواهید تغییر بدهید، اختیار را هم بیارید در ضمن آن و بگویید من اختیار می‌کنم، آن وقت ما ضرورت بالقیاس را می‌پذیریم اگر می‌خواهید تغییر بدهید.

جواب استاد کمالی: تعریف دوم تعریف فلاسفه بود؛ یعنی فلاسفه علت تامه این اختیار را می‌آورند، وقتی همه‌اش با هم بود می‌شود علت تامه و اراده هم است و اراده از مراد جدا نیست.

اشکال استاد حسین‌پور: شما فعل جوارحی را کلاً کنار می‌گذارید. فعل را اراده بگیرید؛ یعنی الان فعل ما اراده است خب حالا این را بفرمایید که فلاسفه یا حضرت عالی یا هر بزرگوار دیگری در مورد اراده چه می‌گوید، می‌گوید که علت تامه اراده چیه؟

پاسخ استاد کمالی: فعل ما ارادی است، اراده نسبت به فعل دخیل می‌باشد ولی اراده مسبوق به اراده دیگری نیست؛ ولی این لازمه آن که نیست که فعل ارادی من یا خود اراده من جبری باشد، ضروری است ولی جبری نیست. علت اراده چیه؟ تصور، تصدیق، شوق، انگیزه، تمایلات، امیال، همه این‌ها دست به دست من می‌دهد که من اراده الف را داشته باشم یا اراده ب را داشته باشم ولی به هر حال من دارم اراده می‌کنم. فعلی ارادی است که اراده داشته باشد ولی اراده به خودش ارادی می‌باشد یعنی اراده برای این که در اختیار من باشد، همین که از وجود من بجوشد کافی است، لازم نیست مسبوق به اراده باشد.

استاد حسین‌پور: این سوال را فقط به صورت مشخص پاسخ دهید، سؤال من این است که علت تامه اراده چیست؟

استاد کمالی: عرض کردم عوامل مختلفی دارد و آن‌ها هم ممکن است تحت یک اراده دیگری نباشند.

استاد حسین‌پور: خب همین را می‌شود نام ببرید؟

استاد کمالی: تصور، تصدیق به فایده، ایجاد شوق، شوق شدید، علامه طباطبایی یک مرحله دیگر را هم اضافه می‌کند، اعتبار و جوب، همه این‌ها که آمد من اراده می‌کنم.

استاد حسین‌پور: ببینید خود ملاصدرا وقتی که می‌خواهد مبانی فعل را بشمارد کم‌ترین آن چهارتا است تصدیق، شوق، اراده و تا هفت تا هم شمارش کرده است، چیزهای دیگری هم اضافه می‌کند قوه محرکه، قوه عامله ولی آن چیزی که مشهور است و مشهور فلاسفه این را می‌گویند تصور، تصدیق، شوق بعد آن اراده است درسته؟ سؤال این است یعنی آن‌هایی معتقداند که علت تامه اراده تصور، تصدیق و شوق خب حرف این جاست اگر تصور، تصدیق و شوق آمد و همین سه تا، هیچی دیگر نبود آیا باید اراده کنم؟ اراده می‌شود؟ یعنی هنوز هم یک چیز دیگری است به نام اختیار و اگر یک چیز دیگری هم است به نام اختیار پس اگر علت تامه است معلول می‌تواند نباشد، اراده می‌تواند نباشد یعنی ضرورت بالقیاس رد می‌شود؛ اما اگر شما بگویید نه چیز دیگری نیست فقط تصور، تصدیق و شوق، همین سه تا است و هیچ چیز دیگری نیست. ضرورت بالقیاس همین را می‌گوید دیگر پس خب جای اختیار کجاست الان؟ اختیار را کجای فعل من می‌گذارید؟

اشکال مبتنی بر معنا

مستشکل از حضار: وجه تسمیه علت تامه مشخص است یعنی تمام است وقتی بیاید، کار تمام می‌باشد و معلول می‌آید پس اختیار تصور، تصدیق، شوق و اختیار، وقتی اختیار آمد آن وقت اراده که معلول است می‌آید.

استاد حسین‌پور: آفرین اگر این حرف را زدید، آقای حسینی بزرگوار که برای اولین بار در تاریخ فلسفه شما دارید می‌گویید، اگر این حرف را زدید که ما قبل از اراده ما چهار تا چیز داریم تصور، تصدیق، شوق و اختیار وارد تیم ما شدید. ببین شما فقط در صورتی می‌توانید ضرورت بالقیاس را بپذیرید که تعریفات را از علت تامه عوض کنید و اختیار را هم بیاورید در تعریف که هیچ‌کس این کار را نکرده است.

عدم توجه به کتاب کشف المراد

مستشکل از حضار: جای کتاب کشف المراد در بیانات شما خالی بود، شما توجه داشته باشید الان در کشف المراد ما مشاهده می‌کنیم که خواجه صفات حقه را نام می‌برند، صفت مرید را قبول دارند و به جبر هم قائل نیستند و با ضرورت علی معلولی هم مخالفت نمی‌کنند. این که شما فرمودید که یک سلسله از علت‌های مرید باشد، خب انتهای این سلسله می‌رسد به ذات مقدس پروردگار که اون صفت مرید در آن است و به نوعی آن تسلسلی که شما فرمودید به آن شکل به وجود نیاید. من احساس می‌کنم در این بحث و کرسی علمی جای کتاب کشف المراد یک مقدار خالی بود و ما کلام را هم که می‌خواهیم بررسی کنیم به این قسمت هم توجه داشته باشیم و ما باید به سه واژه لزوم، ضرورت و جبر تفاوت قائل بشویم و این سه لفظ را نمی‌توانیم مترادف قرار بدهیم، در واقع می‌شود گفت که لزوم اعم از جبر است یعنی لزوم جبری و غیر جبری داریم.

استاد حسین‌پور: همان اول بحث اشاره‌ای کردم خدمت شما که بله این جا وقتی بحث پیش می‌آید که اگر اراده هم قرار باشد مسبوق به اراده باشد خب تسلسل پیش می‌آید، گفتم فارابی، ابن سینا، ملاصدرا و هم علامه حلی بزرگوار، راه حل‌هایی ارائه می‌دهند و با خداوند حل می‌کنند یعنی می‌گویند که منتهی

می‌شود «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» همه را به اراده و مشیت الهی برمی‌گرداند ولی خب این مشکلی را حل نمی‌کند. چون باید در خدمت استاد کمالی باشیم و از کلام ایشان استفاده کنیم؛ ببینید باز دوباره تاکید می‌کنم بحث ما که دارد تموم می‌شود و ما دیگر در این مورد احتمالاً هم دیگر را نمی‌بینیم؛ ولی بیایید این دو را حل کنید:

۱. تمرکز را بگذارید روی اراده که این را می‌خواهید چه کار کنید؟
۲. آیا این مقدمه را می‌توانید بدون ضرورت بالقیاس بفهمید؟ نه.

استاد کمالی: در رابطه با سوال عزیزمان که فرمودند کشف المراد، اتفاقاً جناب خواجه در کتاب کشف المراد آن روحیات کلامی اش غالب است لذا اول مقصد ثالث دارد: «وجود العالم بعد عدمه ینفی الایجاب.» ایشان می‌گویند عالم نبود بعد به وجود آمد؛ یعنی من قائل به حدوث عالم هستم، متکلم‌ام چون قائل به حدوث عالم هستم فاعل موجب را قبول ندارم خدا را فاعل مختار می‌دانم، می‌رود در تیم متکلمین می‌گویند خدا فاعل مختار بود دلش نمی‌خواست بیافریند، حالا که آفرید شما چرا سؤال می‌پرسید مختار است؟ دقت فرمودید؟ عرض کردم قدم و حدوث است که ریشه تمام این بحث‌ها است، خواجه که خودش در همه مباحث فلسفی است، شرح اشارات و کتاب کشف المراد هم مباحث فلسفی دارد ولی این‌جا آن روحیه کلامی خود را نشان می‌دهد که اگر من ایجاب را بپذیرم باید قائل به قدم عالم شوم ولی از حدوث نمی‌توانم دست بردارم لذا ایجاب را می‌گذارم کنار می‌گویم ضرورتی نیست و خدا فاعل مختار است.

دبیر: تقدیر و تشکر می‌کنیم از اساتید حاضر در جلسه، حاج‌آقای کمالی عزیز و حاج‌آقای حسین‌پور که با صبر و حوصله تحمل فرمودند و با وجود مشغله‌های فراوان حاضر شدند و هم‌چنین تقدیر و تشکر می‌کنیم از عزیزانی حاضر در جلسه و دوستانی که از طریق فضای مجازی ما را دنبال می‌کنند، إن شاء الله خداوند توفیق بدهد که گام‌های موثری در عرصه گسترش علوم اسلامی برداریم با صلواتی بر محمد و آل محمد.

